بسم الله الرّحمن الرّحیم شماره 914

**بدترین گرفتاری، ضعف روحی و فقر اخلاقی**

 اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسابُهُمْ وَ هُمْ في‏ غَفْلَةٍ مُعْرِضُون‏. ما يَأْتيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحْدَثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ يَلْعَبُون. لاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَ أَسَرُّوا النَّجْوَى الَّذينَ ظَلَمُوا هَلْ هذا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ أَ فَتَأْتُونَ السِّحْرَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ‏[[1]](#footnote-1)

‏حساب مردم نزدیک شده و آنها همچنان در غفلت به سر می‌برند و روی‌گردانند. هیچ پند تازه‌ای از پروردگارشان برای آنها نمی‌آید مگر اینکه با بازیگری آن را گوش می‌دهند. دل‌هایشان به لهو سرگرم است و ستمگران پنهانی در گوش هم می‌خوانند که آیا این پیامبر جز این است که بشری مانند شماست؟ آیا شما با چشم باز و دانسته به سوی سحر می‌روید؟

**سه نشانۀ نزدیک شدن قیامت**

خداوند سبحان می‌فرماید که حساب مردم نزدیک شده، به همین زودی به موقف حساب خواهند رسید، عجیب است که اینها اصلاً باکی ندارند، در حال غفلت زندگی می‌کنند و از این حقیقت و واقعیّتی که هست اعراض می‌کنند، هر چه هم ما مُذَکِّرات نو به نو می‌آوریم گوش می‌دهند، امّا با حال لعب و بازیگری گوش می‌دهند، قلب‌ها به لهو سرگرم است.

این جمله از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمود:

مِنْ‏ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ كَثْرَةُ الْقُرَّاءِ وَ قِلَّةُ الْفُقَهَاءِ وَ كَثْرَةُ الْأُمَرَاءِ وَ قِلَّةُ الْأُمَنَاءِ وَ كَثْرَةُ الْمَطَرِ وَ قِلَّةُ النَّبَاتِ[[2]](#footnote-2)

اشراط جمع شرط است و شرط یعنی علامت، از جمله علائم نزدیکی قیامت این است که باسوادها زیاد امّا فقها کم می‌شوند. فقیه یعنی کسی که حقّ مطلب را فهمیده، آنچه واقع مطلب است درک کرده، نه آن کسی که اصطلاحاً به او فقیه می‌گوییم و در روایات و قرآن ما هست. فقیه در معنای عام به کسی می‌گویند که فهمندۀ واقعی دین باشد، دانشمندها و باسوادها زیاد می‌شوند، امّا فقیه به معنای واقعی کم می‌شود. «كَثْرَةُ الْأُمَرَاءِ وَ قِلَّةُ الْأُمَنَاءِ»؛ فرمانروایان زیاد می شوند امّا آن کسانی که امین باشند که مردم به آنها اعتماد داشته باشند کم است. «كَثْرَةُ الْمَطَرِ وَ قِلَّةُ النَّبَاتِ»؛ باران زیاد شود ولی محصول بسیار کم است.

**باران موعظه و بی‌حاصلی قلب‌ها**

ماه محرّم و صفر که می‌رسد باران مواعظ زیاد می‌شود، فراوان باران مواعظ بر سر مردم و بر قلب‌های مردم می‌بارد ولی بعد از دو ماه محرّم و صفر وقت نتیجه‌گیری می‌بینیم که محصول بسیار کم است: «كَثْرَةُ الْمَطَرِ وَ قِلَّةُ النَّبَاتِ».

خدا می‌داند در این محرّم و صفر چقدر فکرها و وقت‌ها صرف می‌شود، مغزها و زبان‌ها و گوش‌ها به کار می‌افتد، باران سخنان و سخنوری‌ها فراوان می‌بارد امّا عاقبت چه محصولی به دست آمده معلوم نیست. ولذا ما فقر اخلاقی زیاد داریم، ممکن است از جهت اطّلاعات چیزهایی بلد باشیم، مفاهیم زیاد در مغزهای ما انباشته است، خیلی چیزها حتّی از قرآن در حافظۀ خود داریم، آیات قرآن کریم را به راحتی از حفظ می‌خوانیم و در مجالسِ تفسیر قرآن شرکت می‌کنیم امّا در عین حال آن فهم و درکی که باید در ما پیدا شده و تحقّق پیدا کرده باشد و جوهر جان ما قرآنی شده باشد، از آن خبری نیست.

به هر حال ما فقر اخلاقی زیاد داریم ولذا در این زمینه هر چه ما بیشتر بحث و گفتگو کنیم، بگوییم و بشنویم، به امید اینکه خداوند تفضّلی کند و تحقّقی در جان‌ها پیدا بشود سزاوار است. هر چه بیشتر هم صحبت بشود باز هم کم است.

**رذائل روحی بالاترین بدبختی انسان**

 از این رو مولای ما امام علی علیه السلام فرمود: «أَلَا وَ إِنَّ مِنَ‏ الْبَلَاءِ الْفَاقَةَ»[[3]](#footnote-3)؛ این را بدانید که از جمله گرفتاری‌ها فقر مالی است. «وَ أَشَدُّ مِنَ الْفَاقَةِ مَرَضُ الْبَدَنِ»؛ از فقر مالی بدتر، بیماری جسمی است. «وَ أَشَدُّ مِنْ مَرَضِ الْبَدَنِ مَرَضُ الْقَلْبِ»؛ از بیماری بدن شدیدتر و سخت‌تر بیماری قلب است.

مقصود آن‌که روح انسان بیمار باشد، این قلب گوشتی منظور نیست، منظور روح است. براثر بیماری روحی است که انسان به رذائل گرفتار می‌شود، رذائل اخلاقی بزرگترین بدبختی برای بشر است. فقر مالی و بیماری جسمی هر دو گرفتاری است ولی از همه شدیدتر بیماری روحی و قلبی است، رذائل اخلاقی گرفتاری فراوانی دارد.

**بیماری خطرناک و مهلک کبر**

از جمله رذائل اخلاقی که از مهلکات محسوب شده «کبر» است که غالباً گرفتار آن هستیم. «کبر» یک حالت نفسانی است که انسان خود را واجد کمالی می‌بیند و دیگری را فاقد آن، کمالی را در خود می‌بیند که به نظر خودش دیگری ندارد، آن حالتی که در او پیدا شود حالت «کبر» است ، «تکبّر» غیر از «کبر» است، اگر در نفس انسان این حالت پیدا شد و خودش را برتر دید این «کبر» است، اگر آثار آن در گفتار و رفتارش پیدا شد این «تکبّر» است، «تکبّر» ظهور آثار «کبر» است، «کبر» حالت نفسانی است ظهورش در گفتار و رفتار «تکبّر» می‌شود و منشأ «کبر»، «عُجب» است. اینها حالت‌های مختلف دارند به هم نزدیکند؛ خودبینی، بعدِ آن خودخواهی، بعدِ آن خودپسندی، بعدِ آن خودبرتربینی است.

انسان اوّل پیش خود حساب کند که کمالی دارم؛ علمی و ثروتی دارم، قدرتی دارم، بیان و قلمی دارم، وقتی این کمال را در خود دید قهراً خودش را می‌خواهد و خود را دوست می‌دارد، خودپسند می‌شود، خودش را می‌پسندد، بعد هم که خود را با دیگران مقایسه کرد خودبرتربین می‌شود، خود را برتر از دیگران می‌بیند. اینها حالت نفسانی زشت و رذائلی است که در انسان پیدا می‌شود، این حالت که پیدا شد از مهلکات است.

**لزوم کنجکاوی در حالات روحی و روانی خود**

خیلی از ما باید به اصطلاح با خودمان وَر برویم که مبادا خیال کنیم آدم درست و حسابی هستیم و اهل نجاتیم، قدری با خود کنجکاوی کنیم می‌بینیم که خیلی هم بیماریم. بدبختی این است که بیماری‌های بدن را زود می‌شود فهمید، احساس درد می‌کند و می‌فهمد، پیش طبیب هم می‌رود و درمان می‌شود، امّا متأسّفانه انسان بیماری‌های روحی و فقر اخلاقی خود را درک نمی‌کند، یک عمر هم بیمار زندگی می‌کند ولی خیال نمی‌کند که بیمار است.

**تهدید بسیار نگران کنندۀ قرآن**

 اگر چنین شد از تهدید قرآن باید ترسید که می‌فرماید:

سَأَصْرِفُ عَنْ آياتِيَ الَّذينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ [[4]](#footnote-4)

به زودی کسانی را که در روی زمین به ناحق تکبّر می‌ورزند از آیاتم منصرف می‌سازم.

انسان‌هایی را که دارای صفت کبر هستند من نمی‌گذارم با قرآن من در ارتباط باشند، اصلاً آنها را برمی‌گردانم. این خیلی تهدید خطرناکی است، ما دلمان می‌خواهد با قرآن مأنوس باشیم، ما می‌گوییم که قرآن کتاب هدایت ماست، ما را آورده‌اند که با قرآن رابطه برقرار کنیم و متخلّق به اخلاق قرآنی بشویم و برویم. این آیه تهدید می‌کند، کسانی که دارای این صفتند من آنها را برمی‌گردانم، چوبشان می‌زنم، منصرفشان می‌کنم، نمی‌گذارم با عمق قرآن من در ارتباط باشند. «سَأَصْرِفُ عَنْ آياتِي»؛ حرف «سین» در اینجا به اصطلاح اهل ادب برای حتمیّت است؛ گاهی «سین» برای استقبال است و گاهی هم برای حتمیّت است.

وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُون‏[[5]](#footnote-5)

بگو: عمل کنید، یقیناً خدا و پیامبرش و مؤمنان اعمال شما را می‌بینند.

«سین» در «فَسَيَرَى اللَّهُ» برای چیست؟ یعنی خدا اعمال شما را در آینده خواهد دید؟ یا خیر، همین الآن می‌بیند. «قُلِ اعْمَلُوا» فعلاً آزادید هر کاری می‌خواهید بکنید ولی مطمئن باشید خدا بطور قطع می‌بیند، هم خدا و هم رسول او و هم مؤمنون خاصّ (گروه خاصّی که ائمّۀ دین علیهم السّلامند) آنها اعمال شما را می‌بینند. «سین» در اینجا به معنای حتمیّت است.

«سَأَصْرِفُ عَنْ آياتِيَ»؛ اینجا هم برای حتمیّت است. نه در آینده بلکه بطور قطع و مسلّم این کار را می‌کنم. کسانی که حالت «کبر» در آنها هست و خود را برتر می‌بینند، یک عمر هم سر به آستان قرآن بگذارند من نمی‌گذارم به عمق قرآن و به باطن آن راه بیابند، اینان عملاً با قرآن مأنوس نخواهند شد.

**کم اثر بودن انس ظاهری با قرآن کریم**

ولو اینکه مرتّب مسابقات قرآنی داشته باشیم، خوب هم قرائت کنیم و به لحن حجاز هم خوب بخوانیم و تفسیر هم بگوییم و به همۀ فنون قرآن مسلّط باشیم. همۀ اینها درست ولی بعد از یک عمر مرتبط بودن با قرآن، هیچ بهره‌ای از قرآن نخواهیم برد، هیچ بهره‌ای از امام حسین علیه السلام نخواهیم برد ولو همه شب در حسینیه باشیم و گریه کنیم و اشک بریزیم، همۀ اینها درست، تا آن حال کبر در جان ما هست نمی‌گذارد در مقابل حق تسلیم باشیم، با امام حسین در ارتباط باشیم، این گفتار قرآن است:

سَأَصْرِفُ عَنْ آياتِيَ الَّذينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ [[6]](#footnote-6)

انسان‌های مؤمن حق ندارند خود را برتر ببینند که اگر خود را برتر دیدند، من آنها را برمی‌گردانم، این حالت خطرناکی است.

**تهدید دیگر قرآن در محرومیت قاریان بی‌عمل**

 باز هم آیه داریم که می‌فرماید:

كَذلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلى‏ كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّار[[7]](#footnote-7)

این‌گونه خداوند بر دل هر متکبّر جبّاری مُهر می‌نهد.

هر انسانی که دارای کبر است خداوند قلب او را مُهر می‌کند و اجازه نمی‌دهد که قرآن در قلب او وارد بشود، حجابی میان او و قرآن پیدا می‌شود. در خواندن قرآن مسلّط است و خوب می‌خواند، خوب می‌فهمد و خوب هم بیان می‌کند، احاطه به همۀ جنبه‌های آن هم دارد، در عین حال جوهر جانش نسبت به جمال قرآن کور است، جمال قرآن را نمی‌بیند ، نغمۀ قرآن را نمی‌شنود، اگر این حال «کبر» در کسی پیدا شود قلب او را مُهر می‌کنند.

کبر هم نسبت به مواردش مختلف است؛ کبر به خدا، کبر به انبیاء، کاری به اینها نداریم. آنکه خیلی مبتلابِه ماست و ما گرفتار می‌شویم این است که کبر نسبت به احکام خدا و نسبت به بندگان خدا داشته باشیم. مردمی که کبر به احکام دارند زیادند.

**جلوه‌های مختلف کبر**

 مردمی هستند که می‌خواهند نماز بخوانند می‌گویند برای ما کسر شأن است و با سلیقۀ ما سازگاری ندارد به این کیفیّت سجده کنیم، این کبر است.

خیلی‌ها که به قول خود روشن‌فکرند، در مناسک حجّ می‌گویند برای چه لباس احرام بپوشیم، سر برهنه پا برهنه، بعد هم میان دو کوه، از این کوه به آن کوه برویم، در یک قسمتی هم بین صفا و مروه مثل شتر باید به حالت دو برویم. از نظر ما روشنفکران این کار به این کیفیّت مناسب شأن ما نیست، این کسر شأن ما است. حالا ما به بیابان منا رفتیم برای چه به ستون‌های سنگی سنگ بزنیم، مگر ما بچّه‌ایم، سنگ‌ها را در انگشتمان بگذاریم و پرت کنیم؟

اینها نمی‌دانند که حق تعالی دستوراتی دارد که «کبر» را در وجود انسان بشکند و ببیند حاجی در مقابل او تسلیم هست یا نیست؟ کارهایی هست که دارای نفع اقتصادی یا نفع اجتماعی و یا نفع سیاسی است، گاهی هیچ‌کدام از اینها نیست؛ نه منفعت دنیوی دارد، نه منفعت اقتصادی، نه اجتماعی و نه سیاسی، هیچ چیز جز منفعت تسلیمی ندارد.

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ [[8]](#footnote-8)

دین در نزد خدا، اسلام (و تسلیم بودن در برابر حق) است.

مؤمن دیندار باید تسلیم امر حق باشد، خیلی‌ها این کارها را اصلاً نمی‌پسندند، گاهی ناچار به مکّه می‌روند برای این‌که مردم نگویند این آدم کافر شده و مکّه نمی‌رود، خیلی‌ها به موی سر خود علاقمندند، آنجا می‌روند نمی‌خواهند موی سر خود را بتراشند. می‌گوید من این همه زحمت کشیدم یک عمری این موها را درست کردم، آنجا بروم و بزنم؟ اینها کسر شأنشان می‌شود.

بسیاری از خانم‌ها حجاب برایشان کسر شأن است می‌گویند ماه را پشت پردۀ حجاب بردن برای چه؟ این دستورات برای قرون وسطی بوده، برای زمان‌های گذشته بوده که مردم خیلی فهمیده و درس خوانده نبودند، برای آن خانم‌ها بوده، ما که خانم‌های درس خوانده و روشنفکر و دکتر و... هستیم، برای چه این کارها را انجام بدهیم؟

حجاب اسلامی را کسرِ شأن خود می‌دانند، نسبت به احکام خدا تکبّر دارند، این تکبّر در مقدّسین هم دیده می‌شود، به او می‌گویند فلان مسجد منبری خوبی دارد، برو. می‌گوید ما آنقدر از این حرف‌ها شنیده‌ایم که دیگر نیازی به مسجد و فلان جلسه و پای منبر نشستن نداریم. اینها «کبر» است؛ کبر نسبت به مسجد، نسبت به جماعت و منبر.

**فراوانی کبر نسبت به بندگان خدا**

 کبر نسبت به بندگان خدا هم فراوان است، کسی هست که همه را از خود قدری پایین‌تر می‌بیند. حالا ثروتی یا قدرتی دارد یا به قول خود عرفانی دارد و بعد هم بر مسند ارشاد نشسته است. اینها هر کدام برای او جذبه‌ای دارد، از این رو به دیگران با نظر تحقیر نگاه می‌کند، چه بسا ارباب عرفان که عرفان نظری دارند، اینها به حکما می‌گویند قشری هستند، به فقها می‌گویند ظاهری هستند، برای خودشان کبری دارند. کسی هم هست که به فرض چند مسئله بلد است، استنباط احکام کرده، به دیگران با دیدۀ تحقیر نگاه می‌کند.

چه بسا مقدّسینی پیدا می‌شوند که حتّی علما را هم اهل نجات نمی‌دانند، چون خیلی مقدّسند، خیلی عبادت می‌کنند، تا صحبتِ عالِم می‌شود می‌گویند علم به درد نمی‌خورد، عمل می‌خواهد، چون خودش را اهل عمل می‌داند، می‌گوید علم بی عمل به درد نمی‌خورد. آن عالِم هم مقدّس را تحقیر می‌کند، می‌گوید اینها خشکند، آدم باید عالِم باشد. عالِم، مقدّس را تحقیر می‌کند و مقدّس هم عالم را تحقیر می‌کند. عارف، حکیم را تحقیر می‌کند، حکیم هم فقیه را تحقیر می‌کند و فقیه، دیگری را تحقیر می‌کند، به همین کیفیّت. این کبر و از مهلکات است.

**رویش بذر حکمت در قلب متواضع**

 این جمله از حضرت مسیح علیه السلام منقول است که فرمود:

إِنَّ الزَّرْعَ يَنْبُتُ‏ فِي‏ السَّهْلِ‏ وَ لَا يَنْبُتُ فِي الصَّفَا [[9]](#footnote-9)

بذر زراعت در خاک نرم می‌روید و بالا می آید امّا روی سنگ سخت بذر افشانی کنید نمی‌روید.

وَ كَذَلِكَ الْحِكْمَةُ تَعْمَرُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ وَ لَا تَعْمَرُ فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَّار

همچنین حکمت در قلب انسان متواضع رشد و رویش می‌کند و در قلب انسان متکبّر جبّار رشد و رویشی ندارد.

**شناسایی شخصیّت متکبّر جبّار**

متکبّر به کسی می‌گویند که در مقابل حق خاضع نیست، هر کسی می‌خواهد باشد. جبّار هم فقط به آدم زوردار نمی‌گویند. تا می‌گوییم جبّار، آدم زورداری تصوّر می‌شود که می‌زند، می‌کوبد و له می‌کند. این‌طور نیست، در واقع هر کسی به قدری که زورش می‌رسد و به دیگری تعدّی می‌کند و حقّ کسی را ضایع می‌کند این جبّار است.

گاهی مرد در خانه‌اش جبّار است به همسرش تعدّی می‌کند، حرف او را گوش نمی‌کند ولو اینکه حق هم با زن باشد گوش نمی‌کند، نمی‌خواهد قبول کند می‌گوید من برای خود مردی هستم و بنا نیست حرف شما را قبول کنم. این مرد جبّار است فرقی نمی‌کند، این در حدّ خودش جبّار است، به این مقدار زورش می‌رسد.

همان کسی که در داروخانه به یک مریض بی‌نوا رحم نمی‌کند یا داروی تقلّبی می‌دهد. یا طبیب مراعات حال مریض را نمی‌کند در حدّ خودش جبّار است. ممکن است منبری روی منبر جبّار باشد، یک ساعت وقت و فکر مردم را بگیرد و در عین حال یک مطلب اعتقادی یا اخلاقی به مردم نگفته باشد، این در حدّ خودش جبّار است برای اینکه تعدّی به حق کرده، حقّ مردم را ضایع کرده، یک ساعت عمر کسی را گرفتن و مطلبی که راجع به اعتقادیّات و اخلاقیّاتش باشد نگفتن، این جبّاریّت است. همین‌طور در ادارات و وزارتخانه‌ها.

اگر دقّت کنیم می‌بینیم همه نسبت به هم جبّاریم، هر کسی می‌شود به نوعی جبّار باشد؛ روحانی در منبر و محراب جبّار است، کارمند در اداره و وزارتخانه جبّار است و زن و مرد در خانه ممکن است جبّار باشند.

**مشاهدۀ آثار جبّاریّت در جامعه**

یک مشت انسان جبّار، آن‌وقت این تهدید الهی است که گفته من قلب جبّارها را مُهر می‌کنم، نمی‌گذارم اینها با من در ارتباط باشند و از قرآن بهره نمی‌گیرند. عملاً ما می‌بینیم که این‌طور شده‌ایم و بهره و نصیبی از قرآن نداریم .

 بعد از سی، چهل یا هفتاد سال با قرآن بودن و آخر هم هیچ نتیجه‌ای نگرفتن، یعنی قلب مُهر خورده است. «كَذلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلى‏ كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّار»؛ این روحیۀ جبّاریت در اکثر ما مردم پیدا شده، اعمّ از مرد، زن‌، عالِم، جاهل. این صفت رذیله ریشۀ حکمت و معرفت را می‌سوزاند و نمی‌گذارد در جوهر جانِ انسان رشد کند.

خواستم عرض کنم چون فقر اخلاقی در ما هست، انسان ناچار است به اینجا برسد که اقرار کند مریض است و محتاج دارو و درمان است. همین‌قدر که احساس کرد کمبود اساسی در اخلاق دارد کم‌کم ممکن است خود را به سوی درمان سوق بدهد، اگر نفهمد که هیچ.

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرينَ أَعْمالاً الَّذينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً [[10]](#footnote-10)

بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم از جهت عمل آگاه سازیم؟ آنها کسانی هستند که سعی‌شان در زندگی دنیا هدر رفته و با این حال می‌پندارند که کار نیک انجام می‌دهند.

 قرآن می‌گوید بدبخت‌ترین مردم کسانی هستند که کج می‌روند در عین حال باورشان نمی‌شود که کج می‌روند، معتقدند که راه درست همین است که آنها می‌روند، اصلاً صفاتِ کمال همین است که آنها دارند. خلاصه اگر قلب متواضع بود صاحبش را به سعادت می‌رساند و درهای حکمت و معرفت به رویش باز می‌شود.

**چگونگی انقلاب روحی حُرّ ابن یزید ریاحی**

 شنیده‌ایم که حُرّ ابن یزید ریاحی سعادتمند شد، آدم تعجّب می‌کند یک عمر انسان در مسیر ضلالت باشد یک ساعت به آخر عمر مانده نسیم توفیق بر جانش بوزد و برگردد، عجیب است! حرّ ابن یزید ریاحی به این سعادت رسید.

به قول شیخ مرتضی انصاری (رضوان الله تعالی علیه)، از ایشان پرسیدند کدام تفکّر است که از هفتاد سال عبادت بهتر است؟ «تَفَكُّرُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعینَ سَنَةٍ»[[11]](#footnote-11). فرمود: تفکّر حُرّ ابن یزید ریاحی، او یک ساعت فکر کرد از هفتاد سال عبادت برایش بیشتر اثر گذاشت. این هم نتیجۀ آن تواضعی بود که در مقابل امام سیّدالشّهدا علیه السلام نشان داد. همان روز دوّم محرّم که رسیدند، سر راه را بر امام حسین علیه السلام گرفتند، امام یک جمله فرمود: «ثَكِلَتْكَ‏ أُمُّك‏»؛ مادرت به عزایت بنشیند، تو این قدرت را نداری که مرا تسلیم ابن‌زیاد کنی. «ثَكِلَتْكَ‏ أُمُّك‏» یعنی تو بمیری برایت آسان‌تر است تا این کار را انجام بدهی که مرا زنده تحویل ابن‌زیاد بدهی.

**تواضع کارساز حُرّ در مواجهه با سیّد الشّهداء علیه السلام**

حُرّ مردی بود که هزاران سوار تحت فرمانش بودند، اگر هم جنگ پیش می‌آمد به حسب ظاهر باید غالب می‌شد، ولی او تواضع کرد. گفت آقا! اگر هر کسی غیر از شما بود از مادرم اسم می‌برد من جوابش را می‌دادم، ولی شأن مادر شما اجلّ از این است که من اسمی از او به میان بیاورم، من قادر نیستم که کوچک‌ترین بی‌ادبی به مادر شما بنمایم. این تواضعی بود که حُرّ کرد، گفتن این حرف در آن موقعیّت خیلی مهم بود.

 بعد هنگام نماز هم که شد آقا سیّد الشّهداء فرمود من با یارانم نماز می‌خوانیم، تو هم با اصحابت نماز بخوان. گفت: خیر آقا! ما همه به شما اقتدا می‌کنیم، شما جلو بایستید ما همه با شما نماز می‌خوانیم. حُرّ در دو جا تواضع نشان داد و کوچکی کرد همین باعث شد در آخر عمرش نسیم توفیق بر جانش بوزد و از راه جهنّم به راه بهشت بیفتد. «تواضع سر رفعت افرازدت».

**تصمیم قاطع حُرّ در انتخاب راه بهشت**

حُرّ در آن ساعت آخر عمرش به اندیشه فرو رفت که چه کنم؟ اینها می‌جنگند و عاقبت کار هم سرها بریدن و دست‌ها از بدن‌ها جدا شدن است، آیا من بمانم و به جهنّم بروم یا خود را به درِ خانۀ حسین برسانم و بهشتی بشوم؟ او می‌دانست که اگر به درِ خانۀ امام حسین برود همه چیز او از بین می‌رود. او حکومت و فرمانروایی دارد، در کوفه زن و بچّه و خانه و همه چیز دارد، همه چیز او از بین خواهد رفت. در عین حال می‌گفت من خود را بین بهشت و جهنّم مخیّر می‌بینم و هیچ عاقلی جهنّم را بر بهشت ترجیح نمی‌دهد، این فکر او را حرکت داد. ولذا به سمت خیمه‌گاه امام حسین حرکت کرد، از لشکر ابن‌زیاد جدا شد، تازیانه بر اسبش زد پرواز کرد و به معراج رفت، به سمت اردوگاه امام حسین علیه السلام پرواز کرد.

**چگونگی شرفیابی حُرّ به محضر سیّد الشّهداء علیه السلام**

میان راه بین خود و خدا شرمنده است، ولذا حرکت او در بین راه آهسته شد گفت: خدایا! نمی‌دانم آیا توبه‌ام قبول می‌شود؟ من کسی بودم که دل بچّه‌های پیغمبر را لرزاندم، آنها را ترساندم. در این بیابان آنها را پیاده کردم تا اینکه دشمن دنبال دشمن رسید و آنها را محاصره کرد. در بین راه با تردید می‌آمد، نمی‌دانم قبولم می‌کنند یا نمی‌کنند، سپرش را واژگون کرد که بدانند سرِ جنگ ندارد، حال تسلیم دارد.

 قدری که نزدیک شد از دور گفت: السّلامُ عَلَیکَ یَابنَ رَسولِ الله یا اَباعَبدِالله، حضرت جواب سلامش را دادند: وَ عَلَیکَ السّلام اَیُّهَا الشَّیخ، گفت: هَلْ‏ لِي‏ مِنْ‏ تَوْبَةٍ؟ آقا! توبه‌ام قبول است؟ مرا به حضور می‌پذیرید؟ فرمودند: «اَنزِل یا شَیخ»؛ پیاده شو تو مهمان ما هستی، (کلمۀ شیخ یعنی محترم). آقای محترم تو مهمان ما هستی، یعنی ما از شما پذیرایی می‌کنیم، عرض کرد آقا! اجازه بدهید من همین سواره باشم و بروم جانم را فدای شما کنم، رفت و به آن سعادت ابدی هم رسید و کار خود را کرد و افرادی را که باید به جهنّم بفرستد از دم شمشیرش گذراند، موعظه و نصیحت کرد، عاقبت روی خاک افتاد، در آن موقع احساس کرد دستی روی پیشانیش نهاده شد، چشم باز کرد آقا سیّد الشّهداء را بالای سر خود دید، حضرت سر او را به دامن گرفته دست بر چهره‌اش می‌کشد و می‌فرماید:

أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّتْكَ‏ أُمُّكَ‏ حُرّاً فِی الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ [[12]](#footnote-12)

تو آزاد مرد هستی همان‌گونه که مادرت تو را حُرّ نامیده است، تو آزاد مردی در دنیا و آخرت.

اینجا هم اسم از مادرش به میان آمد، آن روز فرمود: «ثَكِلَتْكَ‏ أُمُّك‏»، امروز می‌فرماید: «سَمَّتْكَ‏ أُمُّكَ‏ حُرّاً»؛ مادرت خوب نامی برای تو انتخاب کرده، تو آزاد مردی. در همین حال در آغوش امام حسین علیه السلام جان به جان آفرین تسلیم کرد. «هَنِيئاً لَكَ‏ الجَنَّه».

**انتظار ما از پیشگاه سیّد الشّهداء علیه السلام**

یا أبا عبدالله ما هم این انتظار را داریم، یک عمر درِ خانۀ شما گفته‌ایم: السَّلامُ عَلَیکَ یا اَبا عَبدِالله، اگر حُرّ دل بچّه‌های شما را لرزاند، ما که بر شما ستمی نکرده‌ایم، ما هر چه کردیم بر خود ستم کردیم. حالا از شما انتظار داریم دم جان دادن نظر لطف و عنایت شما شامل حال ما بشود، چشم باز کنیم جمال زیبایت را ببینیم و از این دنیا برویم.

پروردگارا! به حرمت امام حسین علیه السلام عاقبت امر ما را ختم به خیر بگردان.

بیماران ما را لباس عافیت بپوشان.

جان‌های ما را به نور معرفت خودت و اولیائت منوّر بگردان.

حُسن عاقبت به همۀ ما عنایت بفرما.

آمین یا ربّ العالمین

والسّلام علیکم و رحمة الله و برکاته

1. - سورۀ انبیاء، آیات 1 تا 3. [↑](#footnote-ref-1)
2. - بحارالانوار، جلد 74، صفحۀ 163. [↑](#footnote-ref-2)
3. - تحف العقول، صفحۀ 303. [↑](#footnote-ref-3)
4. - سورۀ اعراف، آیۀ 146. [↑](#footnote-ref-4)
5. - سورۀ توبه، آیۀ 105. [↑](#footnote-ref-5)
6. - سورۀ اعراف، آیۀ 146.‏ [↑](#footnote-ref-6)
7. - سورۀ غافر، آیۀ 35. [↑](#footnote-ref-7)
8. - سورۀ آل عمران، آیۀ 19. [↑](#footnote-ref-8)
9. - تحف العقول، صفحۀ 504. [↑](#footnote-ref-9)
10. - سورۀ کهف، ایات 103 و 104. [↑](#footnote-ref-10)
11. - مصباح الشّریعه، صفحۀ 423. [↑](#footnote-ref-11)
12. - اللهوف، صفحۀ 104. [↑](#footnote-ref-12)